

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود راجع به جوائز به قول خودشان سلطان جوریا خلفای غیر حق، یکی از روایات روایت داود بن زروی بود که مرحوم شیخ صدوق آورده با یک سند از کتاب ابن ابی عمیر و مرحوم شیخ طوسی با دوسند نقل کرده. البته مرحوم کلینی آن را کلاً نیاورده است.

و عرض کردیم ظاهر متنش دو تا است، و صاحب وسائل طبق عادت خودش، هر متن را در یک باب آورده است. این ظاهر این متنی که مرحوم شیخ طوسی نقل کرده، این می خواهد تقاص بکند از بیت المال. خب طبعا تقاص از بیت المال مفروض بر این است که مال او حساب بشود، درست باشد. والا اگر بیت المال مال مسلمانان است، حق تقاص از آن، حالا فرض کنید سلطان جائز از او یک اسب خوب داشت به زور گرفت. این می گوید اسب را می گیرند من هم به جایش به همان مقدار از پول آنها بگیرم. امام (ع) می فرماید لا بأس. این متنی است که در باب ۵۱ مرحوم صاحب وسائل نقل می کند.

لذا ایشان فرموده جوائز السلطان لا بأس. البته این توش جوایز نیست. این اصل ملکیت آنها را بر اموال تثبیت می کند. چون تقاص می خواهیم بکنیم. بالملازمه جواز، عطاء، شهریه هر چه باشد درست است. اما در متن کتاب مرحوم صدوق عامل قوم، اصلا اسم سلطان مطرح نیست. با افرادی من معامله دارم، اینها گاهی اسب خوبی من دارم یا جاریه خوبی دارم به زور از من می گیرند، من می توانم تقاص بکنم؟ امام (ع) می فرماید بله، به همان مقدار خودش، زیاده تر هم نه، و لا تزد علیه شیء حالا دارد بعضی از نسخ، و لا تزد علیه.

این اصلا روایت موردش تقاص است ربطی به جوایز السلطان ندارد. حالا در این جور جاها صاحب وسائل البته الان که خیلی احتمال دارد واقعا احتمال دارد دو تا روایت باشد و الا خیلی متن شبیه هم است. مخصوصا جواب امام (ع) خیلی شبیه به هم است. لکن احتمال دارد من باب احتمال که واقعا دو تا سوال باشد. لکن به هر حال صاحب وسائل دو تا گرفته است. یکی در باب جوائز السلطان آورده باب ۵۱، یکی را هم در باب همان تقاص آورده ۸۳. ابواب ما یکتسب باب ۸۳ در باب تقاص.

و یک نکته های خارجی دارد. اولاً ما اینها را دو تا، چون ما دنبال وثوق و اطمینان و شواهد هستیم. پیش ما همچنین شواهدی که دو تا باشد نیست. ظاهراً یکی است حالا بالاخره یک جایی خرابی پیدا شده است. مخصوصا در این متنی که مربوط به سلطان است، دارد که مثلاً انی اخالط السلطان، بعد می گوید ثم یقع لهم عندی، لهم آورده، لهم مگر بگوییم مراد سلطه حاکمه باشد، و الا عادتاً چون مرجع

ضمیر مفرد است باید بگوید یقع له. اما در کتاب صدوق که آمده این درست است، عامل قوم یقع لهم، حسب قاعده درست است. دقت می فرمایید؟ دقت کردید نکته فنی را؟ متنی که در اینجا آمده در مقام تتمه سوال، در اول سوال اینجا سلطان است، ضمیر را جمع آورده، یقع لهم، اما در عبارت صدوق انی عامل قوم، از اول جمع است، بعد هم ضمیر جمع آورده، لهم، درست است یعنی هیچ مشکل خاصی ندارد. تأویل هم نمی خواهد، توجیه هم نمی خواهد. در صورتی که متن مرحوم شیخ طوسی قدس الله سره تفسیر می خواهد.

یک مطلب کلی اینجا هست که خب این چون الان هم مطرح شده، سالهاست قرنهایست باید بگوییم مطرح شده، عرض کردیم طرح این مسائل متأسفانه در فقه شیعه و حدیث شیعه خیلی دیر آمده، متأسفانه دیر آمده است. یعنی فرض کنید مثلاً کلینی اول قرن چهارم، صدوق آخر قرن چهارم، و شیخ طوسی اول قرن پنجم، اینها به نحو اجمال قرن دهم و یازدهم است یواش یواش مطرح شدند. و باز مطرح کلی در طایفه نبوده است. حتی شما جواهر اینها را نمی بینید به طور کلی متن رویش کار میکنند. زیاد رویش کار نکردند.

لکن آن که دیده شده مخصوصاً در بعضی از موارد که خب نقل کردیم کرارا، نسبت اصلاً تضاد با همدیگر است. یعنی دو تا روایت هست در یکی لا دارد، در یکی لا ندارد، روایت هم واحد، راوی واحد، یکی لا دارد، یکی مثلاً تأخذ، یکی مثلاً لا تأخذ، دقیقاً با همدیگر متضادند. اخیراً هم متعرض شدیم.

علی ای حال آن مشکل را خب بیشتر می کند. حالا غیر از آن مثلاً همین جا، بیایند تحقیق بکنند که آیا این روایت است، دو روایت است، آنچه که الان شاید دویست سیصد سال است در حوزه های ما مطرح شده، نه از اول مثلاً شهید ثانی، دوران امر بین کلینی و صدوق را دیدند. همین حدیث هجو معروف دیگر، نوشتند ما هجو الله عن العباد، نوشتند نسخه بدل، ما هجو الله علمه، نسخه بدل نیست. در کتاب کافی در کتاب توحید ما هجو الله است، در توحید صدوق ما هجو الله علمه، سند هم یکی است، یعنی روایت هم یکی است.

س: این را سقط می گویند دیگر نه؟

ج: نمی دانیم چه می گویند، یا زیادی می گویند یا سقط می گویند دیگر. حالا شما چون گفت چون نیست خواجه حافظ را معذور دان. بالاخره نمی دانیم این درست است یا آن درست است؟

آقایان و نظیر این زیاد است، یعنی یکی دو تا نیست. بعضی در فقه حالت اصلاً تضاد دارد. مثل همان فرق بین قرحه و خون حیض اصلاً ضد هم هستند. می گوید اگر مثلاً خون از طرف چپ بود، قرحه است، راست بود، حیض است مثلاً. یک روایت دیگر باز آمده همان چپش، گفته چپ بود حیض است، راست... دقیقاً چپه هم آمدند. در آنجا یک مقداری علمای ما بحث کردند که آیا مرحوم کلینی دقیق تر

است یا صدوق؟ به مناسبت‌هایی بحث پیش آمده، اما کل کتاب کافی را یا تهذیب را فقیه را یا به اضافه تهذیب و استبصار بررسی کرده باشند و کار علمی شده باشد، انصافاً کم است. دارند بعضی‌ها متعرض شدند، عرض کردیم اولین بار هم اولین آثارش را ما از زمان مثل موردی مثل همین قصه استحاضه خب این را متعرض شدند، چون قدمای اصحاب هم دارند، اما به طور کلی که مثلاً احساس کردند شیخ مفید، شیخ طوسی که یک مطلبی نقل می‌کند کم و زیاد دارد، متنش و سندش کم و زیاد دارد. این مطلب ابتدائاً از قرن دهم توسط شهید ثانی مطرح شده، دیروز عرض کردیم. دیگر از سال مثلاً ۹۶۰ یا ۷۰ شما بگیرید، پنجاه که مطرح شده، الان هم، یعنی حدود ۵۰۰ سال است الان این قصه مطرح شده است. من جمله به اینجا رسیده که اگر دوران امر بین صدوق و شیخ کلینی باشد، مشهور این است که مرحوم کلینی اضبط است. حالا اینجا دوران امر بین صدوق و طوسی است. مرحوم کلینی هم نیست. و

س: می‌گویند آخر مرحوم صدوق حافظه خوبی داشته

ج: خب اشکال ندارد، نقلش، نوشتنش

س: ظاهر حال بر این است که ایشان اضبط باشد

ج: کجا اضبط؟ صدوق یا کلینی؟

س: نه مرحوم صدوق در حالاتش هست که

ج: خب کلینی هم مرد کمی نیست که

س: باشد، اما در مورد مرحوم کلینی امر گفته نشده که تیز ذهن بوده و اینها

ج: چرا دیگر، اوثق الناس فی الحدیث و اثبتهم فیه که درباره صدوق نگفته

س: باشد قبول داریم اما تیزی مرحوم صدوق در مرحوم کلینی گفته نشده

ج: چه ربطی دارد؟ ممکن است یک کسی خیلی باهوش و استعداد نباشد،

س: به دعای حضرت حجت علیه السلام متولد شده و اینها

ج: خب آنها ربطی به این قسمت ندارد.

س: چرا دیگر دلیل است که یک حالت تقریباً...

ج: عرض کنم خدمتان که آن صحبت‌ها چون شده من دیگر حالا آن صحبت‌ها را نمی‌خواهم مطرح بکنم، اما به ذهن من مطلبی رسیده و آن اینکه احتمال دارد از اینکه صدوق می‌آید یک متنی را نقل می‌کند، ناظر به متن رایج در همان شهر قم باشد. مثلاً همین حدیث فانهم، فانهم یا فانهم اذا نهین لا ینتهین، چون انهم هم دارد، هم انهم دارد هم انهن، اذا نهوا لا ینتهین یا اذا نهین لا ینتهین، که این هم نکته‌ای دارد. خود این حدیث را مرحوم کلینی آورده که همین فتوایی که الان مطرح است. همین حدیث را مرحوم صدوق آورده همین حدیث را آن وقت ببینید در آنجا دارد که رؤوس نگاه بکند به رؤوس نساء اعراب و فلان، و اهل ذمه، در کتاب کافی و اهل ذمه، سند یکی است، روایت عباد بن صهیب، حسن بن محبوب عن عباد، سوال و جوابش یکی است. بعد نساء الاعراب و اهل تهمه و اهل ذمه، در کافی دارد و اهل ذمه، در صدوق با همان سند آورده من اهل ذمه، چقدر با هم فرق می‌کند؟ کلینی آورده و اهل ذمه، بینما مرحوم صدوق آورده من اهل ذمه، این دو تا متن از زمین تا آسمان با هم فرق می‌کنند. یک واو باشد یا من باشد.

احتمالی که ما می‌دهیم عرض کردم چون در این کلام، آنهایی که گفتند نوشتند مراجعه کنید دیگر نمی‌خواهد من الان بگویم، آن چیزی که نوشته نشده، احتمالی که من به ذهنم رسیده این است که شاید نظر صدوق قدس الله مثلاً ما حجب الله علمه عن العباد، نسخه بدل نیست که آقایان نوشتند خ لنسخه بدل، نه، دو تا نسخه است، دو تا نسخه بدل نیست، دو تا مصدر مختلف است. در کافی بنسخه واحده ما حجب الله عن العباد،

س: سند یکی است.

ج: سند هم یکی است.

این تمام متن یکی است هیچ فرق نمی‌کند. علمه در یکی هست در یکی نیست. اگر ما حجب الله علمه باشد می‌خورد به مسائل توحید و غوامض مسائل حقیقت الهی و قیامت و مبدأ و معاد. ما حجب الله علمه باشد ممکن است براءت بخورد. بعضی از آقایان هم که حدیث را قبول کردند به براءت به همین کلمه علمه، یعنی بنا بر اینکه نسخه علمه باشد، نسخه علمه نباشد، معذرت می‌خواهم. ما حجب الله باشد به براءت می‌خورد، ما حجب الله علمه باشد به براءت نمی‌خورد. ببینید دقت بکنید، یعنی یک مسئله اصولی براءت شرعی را درست کردند با دو نسخه از یک روایت.

س: الان همین استاد از یک راوی باشد، مثلاً هر دو تایش از مرحوم شیخ طوسی باشد، هم ما حجب الله هم ما حجب الله علمه، خب

اینجا تعارض رخ می دهد؟

ج: نه. آن هم همین است. شیخ طوسی این کار را نمی کند از مصدر واحد. فرض کنید یکی را از کتاب حسن بن محبوب آورده، یکی را از کتاب محمد بن علی بن محبوب گرفته. دارد شیخ طوسی هم دارد. دو تا مصدر است.

س: خب هر دو را یک نفر نقل کرده باشد

ج: باشد نقل کرده باشد، دو مصدر است.

س: نه سند هم یکی است

ج: نمی شود یکی یکی باشد اصلاً همچنین چیزی در طوسی نمی شود. مگر حتماً یا قلم شیخ خطا داشته یا نسخ اشتباه کردند. اما غالباً مصدر مثلاً اینجا یک دفعه از کتاب احمد نقل کرده یک دفعه از کتاب حسین نقل کرده. دو تا مصدر هستند خب.

آقایان در ذهنشان آمده که نگاه نکردند دیدند آخرش داود بن زروی است عن ابی عبد الله عن ابی الحسن، توجه نکردند که این بابا این را از کتاب احمد نقل کرده و این را از کتاب حسین بن سعید نقل کرده است. و کتاب حسین بن سعید مشکل دارد. کتاب حسین بن سعید مشکل دارد توش ابن ابی عمیر افتاده است. البته کتاب حسین بن سعید با این نسخه موجود داود بن زروی است، اینجا مشکل ندارد. کتاب احمد داود بن رزین دارد، آن مشکل دارد، صحیحش داود بن زروی است. آن وقت متن هایش هم مختصری با هم اختلاف دارند. این دو تا متن.

چون این دو کتاب در قم بوده، خوب دقت بکنید، چون این نوشته نشده، ما یک احتمال دادیم که صدوق متعمداً این روایت را مستقیماً از کتاب نوادر ابن ابی عمیر نقل کرده تا بگوید در نسخه ای که ما از نوادر داریم این طور است. انی اعامل قوم، نه انی اخالط سلطان. البته انی اخالط السلطان هم درست است، چون دارد که ایشان اصلاً باغی داشت، بستانی داشت که نزدیک و دیوار به دیوار باغ منصور دوانقی بود. خب معلوم می شود که یک شخصیتی بوده که دیوار به دیوار منصور دوانقی باشد. له منزلة عند منصور.

س: ببخشید کتاب کافی مثلاً در بغداد ۱۲:۲۸

ج: طبعاً خودش هم نقل می کند.

دقت فرمودید آقا؟ من بحثم این است حالا این چون می گویم ما این جور مطالب را باید از مشایخ شنیده باشیم یا علمای قبلی نوشته باشند. چون ندیدم کسی گفته باشد از مشایخ نجاشی، فعلا ابداع احتمال می کنیم. یعنی این احتمال را می دهیم که صدوق عمدا این متن را نقل کرده، دقت کردید؟ چون دو متن دیگر در قم مطرح بوده، یکی ابن ابی عمیر، یکی حسین بن سعید، آنها سلطان داشته است. و انصافا متنی که صدوق نقل می کند انسجامش بیشتر است چون دارد یقع لهم.

پس اگر مربوط به سلطان باشد، مرحوم صاحب وسائل زده به مسئله جوائز السلطان. اگر اعمال قوم باشد اصلا مربوط به تقاص است، ربطی به ما نحن فیه ندارد. این یک.

دو: احتمال دارد حدیث علی کل ربطی به ما نحن فیه نداشته باشد. چون دارد اخالط السلطان فتکون عندی الجاریه فیأخذونها، حالا این تصادفا یا خذونها را جمع آورده، اولی اش را هم جمع آورده. بگوییم مراد از این که سلطان یا اطراف سلطان می آیند این کنیز من را می گیرند یا اسب من را می گیرند، نه اینکه به عنوان بیت المال، به عنوان شخصی سلطان. چون سلطان دارد یک حیثیت شخصی دارد. بعد این چون در روایت دارد که نزدیک بوده با ابو جعفر منصور، می گوید بعد چیزی از اموال شخصی خودش ابو جعفر در اختیار من قرار می گیرد. دقت کردید؟ اگر این هم باشد، این هم می شود تقاص. ربطی به ما نحن فیه ندارد. روشن شد؟

یعنی اگر سلطان هم بگیریم در صورتی روایت مربوط به ما نحن فیه می شود، خوب دقت بکنید، که فرض کنیم مثلا منصور دواتقی اسبش را می گیرد به بیت المال می برد. دقت کردید؟ یا کنیزش را می برد در بیت المال. این هم می گوید مالی از بیت المال پیش من واقع شده، می گوید بگیر اشکال ندارد. این معنایش این است که گرفتن از بیت المال اشکال ندارد یک واحد حقوقی است مثل بقیه.

اما اگر مراد، من فکر می کنم مراد آن اولی است. مراد این است که این معلوم است که اولاً نزدیک است با ابو جعفر. می گوید ابو جعفر میفهمد من یک کنیز خوبی دارم، چون دیوار به دیوار هستند دیگر، یا یک اسب بسیار خوبی است این را از من می گیرد، این از من می گیرد به عنوان شخص خودش نه به عنوان بیت المال. می گوید از آن طرف هم ما چون با ایشان رفیقیم نزدیکیم یک روزی مثلا یک قطعه طلایی پیدا می کنم در قصر منصور می توانم این را یواش کش بروم از اموال منصور، امام (ع) می فرماید اگر به قیمت همان است، اشکال ندارد. ظاهرش این است. ظاهر حدیث به نظر من این است.

فعلی کل حال حق با صدوق است. حدیث در تقاص است. خوب دقت بکنید. ربطی به اموال بیت المال ندارد. به ذهن من می آید که

س: مالی که از منصور می گیرد از کجاست؟

ج: چون می گوید که فیأخذونها، ثم یقع لهم عندی، لهم،

س: لهم یعنی بیت المال دیگر

ج: بعید است چون از اولش سلطان گفته، مگر بگوییم نسخه صدوق درست است، انی اعامل قوم. ظاهرش این طور است. من فکر می کنم این که می گوید سلطان نه اینکه سلطان می آید اسب من را می گیرد برای بیت المال، می گیرد برای خودش، خوشش آمده اسب قشنگی است، جاریه، آن جاریه برای خودش می گیرد نه برای بیت المال. دقت فرمودید؟ به ذهن من می آید نه اینکه جاریه را بگیرد بفروشد، ثمنش را در بیت المال بگذارد. فکر نمی کنم مراد بیت المال باشد.

س: ۱۵:۴۸

ج: بوده اما یک مالی شخصی هم دارند.

س: جدا نبوده مالهایشان که

ج: چرا، اموال شخصی ملک داشتند، تاجر داشتند، زمین زراعت می دادند، خودشان ملک خودشان بوده است.

غرض دقت فرمودید؟ ارث از پدرشان رسیده غیر از آن اموالی که به عنوان

س: اینها را که رعایت نمی کردند استاد

ج: نه این طور هم نبود.

س: چه فرقی می کند کنار تاج و تختش باشد یا در خزانه باشد؟

ج: نه فرق می گذاشتند چون اموال شخصی خودش

س: بابا هر دو در اختیارش بوده

ج: قوامی که داشتند اموال شخصی

علی ای حال آن که ما الان از این حدیث می فهمیم به قرینه

س: بحث سلطان است، سلطان جائز، عادل که نیست که بگوییم میز می دهد بین اینها

ج: خب خلفای بنی عباس و بنی امیه بعضی هایشان، بنی عباس خیلی هایشان خیلی این جهات ظاهری را مراعات می کردند.

حدیث شماره ۸ محمد بن یعقوب اینجا تا اینجا از اول تا اینجا از مرحوم شیخ طوسی نقل کرد. یکی یا دو تایش هم در کتاب یکی در کتاب دو تایش در کتاب مرحوم فقیه هم بود. حدیث شماره ۸، محمد بن یعقوب عن عدة من اصحابنا عن سهل بن زیاد، خب دیگر این اشکالش معروف است به سهل، عن محمد بن عبد الحمید، عرض کردم این نکته فنی اش این است که این محمد بن عبد الحمید که مرد بزرگواری است، کتابش را سهل به قم آورده، کلینی از این مصدر نقل می کند. عن یونس بن یعقوب، ایشان از اجلاء است. عمر اخی اضاfer، یا عمر بن عیسی برادر اضاfer بن عیسی، توثیق خاصی ندارد. اجمالا روایت زیادی هم ندارد، حالا نه اینکه توثیق... در می آید که برای خودش شخصیتی بوده مثلا همین جا هم از عبارت، همچین عادی عادی نبوده، حالا وثاقتش مشکل است.

قال دفع الی انسان سته مائه درهم او سبع مائه درهم لابی عبدالله علیه السلام، که من از کوفه برسم خدمت امام صادق (ع). فکانت فی جوالقی، جوالق همان جوال، جوال فارسی، همان خرجینی که روی اسب یا شتر قرار می دادند. فلما انتهیت الی الحفیره یا حفیره من نمی دانم ضبطش کدام یکی است. ظاهرا حفیره حفره ای بوده در راه، به این راه معروف بوده، مثلا این مناطقی هست در قم می گویند لب چال یا هفت چال، ظاهرا این هم منطقه ای احتمالا در عراق بوده، شق یا شق جوالقی و ذهب بجمع ما فیه، آن که پول هایی توش بود رفت، و رافقت عامل المدینه بها، حالا احتمالا واقفت یعنی همراه شد، وفق داد، باید واقفت احتمالش، و واقفت، رفق هم رفیق هم می شود، هم رافقت می شود هم واقفت. عامل المدینه، عامل در اینجا مراد حاکم مدینه، می گوید تصادفا حاکم مدینه هم در آنجا بود. دید که این جوال ما این خرجین ما پاره شد و اموال رفت. فقال انت الذی شق شق جوالک فذهب متاعک، این متاع تو را برد؟ قلت نعم، قال اذا قدمنا المدینه فأتنا حتی نعوضک، این مهم است، تو بیا تا ما بدهیم. این دیگر از بیت المال است دیگر. این مال شخصی نیست.

قال فلما انتهیت الی المدینه دخلت علی ابی عبدالله علیه السلام، خدمت حضرت رسیدم، حالا این پول هم مال حضرت بوده، نکته اش هم این است، چون پول را گرفته به امام (ع) داده، یا عمر شقت زاملتک، زامله همان به اصطلاح وسیله مثل خرجین، و ذهب بمتاعک قلت نعم، یا ذهب بمتاعک، قال ما اعطاک الله خیر مما اخذ منك، یک روایتی دارد قصه ای دارد، در این حاشیه مرحوم آقای ربانی شرحش را داده دیگر آقایان خودشان مراجعه کنند.

قال فأت عامل المدینه، برو پیش همان مسئول مدینه و کسی که اینجا است، فتنجز منهم ما وعدک، آن را که وعده داده از او بگیر، به قول ما نقدش بکن، پولی که گفته بگیر از او.

فانما هو شیء دعاك الله اليه لم تطلبه منه. این یک چیز الهی بوده، شما هم حق داشتی در بیت المال، این به تو داده شده. این تو که نخواستی از او، او خودش قبول کرده داده است. اشکال ندارد می توانی از او بگیری.

این روایت حالا البته مشکل سندی دارد، هم وجود سهل بن زیاد در آن مشکل است، هم وجود خود عمر اخی اضافی، لکن از این روایت به درد آن که مرحوم شیخ گفته می خورد انصافا ربطی به...

س: گفتید ۲۷:۲۰

ج: بله خب دیگر، چون دارد دفع الی انسان ستمائة درهم او سبعمائة درهم لابی عبدالله علیه السلام. از او می گرفته می خواسته به امام بدهد.

این که اولاً امام (ع) به او دستور دادند بگیر و ثانیاً آن پول را هم گرفته به امام (ع) داده است. مهمش آن قسمت دومش از بیت المال است مشکل دارد. البته عرض کردم روایت مشکل سندی دارد که فعلاً نمی دانیم چه کار بکنیم.

حدیث شماره ۹: عن علی بن احمد و احمد بن محمد جميعا،

س: آن جایزه می شود بالاخره عنوانش هبه می شود جایزه می شود؟

ج: نه دیگر مثل همان جایزه است دیگر پول بلاعوض به او دادند. عرض کردیم چون شهریه هست، عطا هست و جایزه هست. این در این تقسیم ثلاثی ما جزو عطاء نیست، جزو جایزه می شود.

و عن علی بن محمد، مرحوم کلینی عن علی بن محمد، خب این از مشایخ ایشان است. بندار الی اخره... و احمد بن محمد، عرض کردیم مرحوم کلینی اگر مستقیم از احمد بن محمد نقل بکند، البته علی بن محمد بنا بر مشهور گفتیم بندار، ممکن است کس دیگری باشد. عرض کردم مشایخ قم مشکل دارند. حالا دیگر آن علی بن محمد فعلاً به همان احتمال دارد همان عاصمی باشد دایی ایشان، چیز باشد، علی بن محمد علان باشد، احتمال او بیشتر است اینجا. و احمد بن محمد.

عرض کردیم کلینی اگر از احمد بن محمد مستقیم نقل می کند، باید یکی از دو نفر باشد. یا ابن عقده یا عاصمی. عاصمی بغدادی بوده ابن عقده کوفی بوده است.

س: حاج آقا ابن عقده خیلی مشکل است

ج: چرا؟

س: خب اصلا این طبقه اش نمی خورد به

ج: چرا؟

س: متوفای ۳۳۳ است.

ج: ایشان ۳۲۹ است چرا نمی خورد؟

س: اصلا نقل از هم ردیف خیلی خودش یک

ج: می گویم گاهی از بزرگتر از خودش نقل می کند. چند نفر را در کتب اهل سنت زیاد است که روا عن فلان و مات قبله مثلا.

س: عادی نیست بالاخره یک چیزی

ج: نه چیزی نیست، تفاوت زمانی اش زیاد نیست، مشکل ندارد.

علی ای حال از این که مرحوم کلینی هم به کوفه آمده جای بحث نیست. از مشایخ کوفه نقل کرده است. یکی هم احمد ابن عقده.

به ذهن من البته من در اینجا نوشتم عاصمی، لکن این به ذهن من اینجا ابن عقده است. الان در ذهن من بیشتر به ابن عقده.

عرض کردیم که این طریق مرحوم کلینی به ابن فضال پسر است. یک ابن فضال پدر داریم، اصلا ابن فضال پدر را کلینی هم می گوید

عن ابن فضال، همیشه نه، گاهی هم می گوید حسن بن علی. این ابن فضال پسر است. علی بن حسن. عرض کردیم به طریقتش به ابن

فضال پدر دو واسطه است، به ابن فضال پسر یک واسطه. کرارا عرض کردیم کلینی کرارا دارد که و آن طریقتش به ابن فضال پدر احمد است،

اما احمد اشعری. از مشایخ قم، از احمد اشعری از ابن فضال پدر. اینجا از ابن عقده از ابن فضال پسر. و این که ابن عقده یکی از روای

آثار ابن فضال است، این هم توش بحث نیست. شواهد زیاد داریم جایش دیگر اینجا نیست.

علی ای حال سند به لحاظ ابن عقده مشکل ندارد. عن علی بن الحسن، الان من چون استقراء ندارم، ندیدم ایشان در کتاب کافی،

می گویم استقراء من خیلی ناقص است، خیلی برای خودمان اعتقاد قائل بشویم هفت درصد هشت درصد، حالا دو درصد نگوییم، استقراء

ناقصی دارم، لکن تا آنجایی که دیدم از ابن فضال پسر تعبیر به ابن فضال نمی کند، تا آنجایی که من در ذهنم می آید. هر جا از ابن فضال

پسر نقل می‌کند می‌گوید همین علی بن حسن. نمی‌گوید ابن فضال. به خلاف شیخ، شیخ هر جا ابن فضال دارد غالبا ابن فضال پسر مرادش است، ابن فضال پدر مرادش نیست. این دو تا با همدیگر در این جهت فرق می‌کنند.

عن العباس بن عامر که از اجلاست عن محمد بن ابراهیم صیرفی، این را الان درست ما نمی‌شناسیم. صاحب کتاب بودنش هم که واضح نیست. حالا این روایت را مرحوم آقای کشی این هم از عجایب است، آقایان در حاشیه‌شان بنویسند کشی دوسه تا روایت در اینجا آورده، در شرح حال مفضل بن قیس رمانه، دوسه تا روایت آورده، همین روایت است عجیب است به سندهای دیگر هم هست. در یکی دارد محمد بن ابراهیم عیبدی، این در نسخه‌ای که من دارم. آقای خویی نقل کردند محمد بن اسماعیل عیبدی، در این نسخه‌ای که صاحب وسائل دارد، محمد بن ابراهیم صیرفی، حالا ما چون نمی‌شناسیمش دیگر فرق نمی‌کند هر چه می‌خواهد باشد، فعلا نمی‌شناسیم. هیچی راجع به ایشان نمی‌توانیم بگوییم صیرفی است، عیبدی است یا عیبدی است. هیچ کدامش را فعلا نمی‌توانیم بگوییم.

اما این نکته ظریف است، این عجیب هم هست چون مرحوم صاحب وسائل روایات کشی را استخراج کرده، کشی جزو کتب مشهوره است. اینجا عجیب است استخراج نکرده، مخصوصا اعجاب این است که این دو تا قصه هم است، یکی مال پدرش است قیس، و یکی هم مال خودش است مفضل. پدرش همین قصه را با امام باقر(ع) دارد، مفضل با امام صادق(ع)، حالا قصه هم یکی است. که آمدیم پیش حضرت گفتیم آقا پول نداریم، حضرت پول دادند، بعد فرمودند نه آقا من پول نمی‌خواهم دعا بکنید من اهل پول نیستم، حضرت فرمودند خیلی خب دعا می‌کنم اما دیگر جلوی کسی نگو پول ندارم. تصادفا عین این قصه هم در پدر است هم در پسر. در کشی پدر هم هست. فقط فرقی این است در پدر امام باقر(ع) فرمودند سلطان برای من فرستاده، ظاهرا پول خود حضرت بوده است. در امام صادق(ع) دارد که این را منصور فرستاده است. برای همین جهت هم ایشان این قصه را نقل می‌کند. حالا قصه پدر را نقل کرده سلمنا، اما قصه پسر را.

آن وقت دوسه تا متن در کتاب کشی دارد. تعجبم این است که جامع الاحادیث هم نقل نکرده، لذا می‌گویم آقایان حاشیه کتابشان اضافه کنند. نه جامع الاحادیث از کشی آورده، نه صاحب وسائل. و در کتاب کشی یک سندش معتبر است. اینجا این سندش خیلی روشن نیست.

در این کتاب کشی از ابن فضال عباس بن عامر عن مفضل بن قیس مباشرتا نقل می کند. این سند معتبر است. البته مگر اشکال بکنیم که آنجا عباس بن عامر در وسط محمد بن ابراهیم افتاده شبهه سقط دارد. والا سندی که در کشی است این سند اخیر معتبر است. مگر شبهه سقط بکنیم به خاطر مقارنه نسخ با یکدیگر.

علی ای حال عن محمد ابراهیم بن صیرفی، فعلا نمی شناسیم، یعنی مجهول مطلق است فعلا برای ما. در این نسخه ای که من دارم، نمی دانم نسخه وسائل شما هم همین طور است؟ عن محمد بن قیس همین طور دارید؟ نسخه چون نسخه من که ربانی است، آقایانی که نسخه آل البیت دارند، محمد بن قیس دارد؟

س: بله، محمد بن قیس بن رمانه

ج: بله، این محمد غلط است حالا چطور شده مرحوم صاحب وسائل در این غلط واقع شده، آن را هم نمی دانیم. مسلما مفضل بن قیس است نه محمد.

س: پاورقی دارد

ج: بله قطعا اصلا معروف هم هست.

یک نکته ای هم چون اخیرا متعرض شدیم، آن نکته را هم عرض بکنم. از نظر املائی ببینید نوشته مفضل بن قیس بن رمانه، دقت کردید؟ اگر آنچه که در رجال شیخ آمده که رمانه اسم مادر قیس است، اگر این مطلب چون الان مطلب مصادر دیگر نگاه نکردم، همین مصادر متعارف مثل معجم آقای خویی بله، اما جاهای دیگر به نحو تفصیل بیشتری نگاه نکردم. اگر این راست باشد که رمانه اسم زن است، باید این طور بنویسند: مفضل بن قیس ابن رمانه، همزه را بگذارند. عرض کردیم این جزو قواعد املاء بوده، می شناختند. اگر پدر اسم پدر ببرند بن می نوشتند، اسم مادر را ببرند ابن می نوشتند. همزه را می آوردند برای اینکه تمیز بشود بین اسم پدر و اسم مادر. پس این اسم را باید دو تا بنایش با هم فرق بکند. مفضل بن قیس ابن رمانه. آن همزه باید آمده باشد.

س: رمانه مادر مفضل می شود؟

ج: مادر قیس، چون شیخ دارد که وقتی می گوید قیس بن رمانه، می گوید و رمانه امه. ایشان این طور نقل می کند.

عرض کردم فعلا چون مصدر دیگر ندیدم، یک مقداری هم نسبت به شیخ، چون شیخ یک کمی مصادرش خیلی همچین واضح نیست، خیلی تأمل باید بکنیم در کلمات ایشان، فعلا اعتماداً بما قاله الشیخ، جای دیگر هم ندیدم، نه اینکه نفی بکنم، جای دیگر هم ندیدم. بعید هم نیست چون رمانه به صیغه مونث است، واقعا اسم زن بوده مثلاً. این هم احتمال دارد.

به هر حال از نظر املائی می خواستم عرض بکنم، مفضل بن قیس ابن رمانه، همزه را بگذارید.

س: ما از این طرف بیاایم، بگوییم چون همزه را ندارد این رمانه زن نیست.

ج: خب چون اینها مراعات نکردند قواعد را. می گویم آنجا دیگر تصریح دارد، شیخ طوسی تصریح دارد رمانه امه، با تصریح او دیگر نمی شود بگوییم. دقت فرمودید؟

قال دخلت علی ابی عبدالله علیه السلام، آن وقت این که من هی گفتم که چیز بکنید به اصطلاح نکته مراجعه به کتاب کشی، اینجا دو سه متن دارد کشی. یک متن دارد که تا اینجا آمده، عن مفضل بن قیس بن رمانه و کان خیاراً، دیگر حدیث را تمام کرده است. حدیث را آورده تا اینجا باز دو مرتبه و با سند نقل می کند که ابن ابی عمیر هم هست قبلش، عن مفضل بن قیس رمانه و کان خیراً، قال دخلت علی ابی عبدالله (ع).

به نظرم می آید آن جایی، آنجا که نوشتم یکی، اما به نظرم می آید که آن چیزی که مال، اگر این کتاب کشی هست آقا بیاورید مفضل بن قیس رمانه را بیاورید. به نظرم یکی اش مال ابن ابی عمیر است او می گوید و کان خیراً. به نظرم کلام مال ابن ابی عمیر است. می گویم دیروز نگاه کردم، باز حواسمان پرت شد. به نظرم اگر این که من اصرار کردم اول حدیث که

س: ۲۱:۳۰

ج: بله، و کان خیاراً مال ابن ابی عمیر است نه؟

س: هر دو، هم و کان خیاراً و...

ج: نه قبلش را بخوانید سند را تا ابن ابی عمیر

س: ۳۰:۳۰

ج: محمد بن بشر از مشایخ مجهول است.

یواش آقا، آهان و کان خیرا،

س: و کان خیارا

ج: نه و کان خیارا تمام می شود. باز دو مرتبه، این به نظرم درست است. حمدویه نیست؟

س: نه از محمد بن بشر

ج: آن که محمد بن بشر نمی گوئیم نه بعد حدیث بعد

س: حمدویه ۳۰:۵۳

ج: عیسی بن عبید، این صحیح است، عن محمد بن ابی عمیر عن مفضل قال و کان خیرا، این سند صحیح است. من تصادفا خودم هم نوشتم اینجا. تعجب می کنم، وقتی خواندم این چون نوشته مال ده پانزده سال قبل است. بله، غرض دیشب که نگاه کردم دیروز که نگاه کردم دیدم نه، این نکته در کتاب کشی هست به درد این حدیث می خورد. همین قصه را نقل می کند. از مفضل بن قیس رمانه همین قصه را نقل می کند لکن ابن ابی عمیر دارد و کان خیرا، حمدویه از مشایخ ایشان است. حمدویه بن نصیر کشی از مشایخ ایشان است که توثیق شده، شیخ او را توثیق کرده. بعد هم محمد بن عیسی بن عبید که قابل اعتماد است. بعد هم ابن ابی عمیر. ابن ابی عمیر گفته کان خیرا، این توثیق است دیگر الان خیرا توثیق است.

من عرض کردم ای کاش عبارت کشی بود، گفتم اگر نوار را گوش بکنید گفتم یک نکته ای دارد. نکته اش این بود. چون در آن نسخه کشی کان خیرا دارد. توثیق ایشان هم هست.

قال دخلت، مضافا به اینکه آن سند صحیح است و معتبر. دخلت علی ابی عبدالله علیه السلام فذكرت له بعض حالی، فقال یا جارية هاتی ذلک الکیس، آن کیسه را کنیزکی که آنجا بود، بیاور، هذه اربعمائة دينار وصلنی بها ابو جعفر؛ این وصلنی صله است، صله یعنی جایزه. این نه عطاء بوده، نه حضرت که کارمند هم نبودند که شهریه باشد. صله هم به آن می گفتند. وصلنی بها ابو جعفر. ابو جعفر هم عرض کردم در اینجا مراد منصور دوانقی. حضرت می فرمایند این چهارصد دینار است که ابو جعفر دوانقی به عنوان هدیه برای من فرستاده، بگیر کارت را راه بیانداز. معلوم می شود این مفضل حالا غیر از عبارت کان خیرا مرحوم ابن ابی عمیر شخصیتی هم بوده، یعنی آدم همچین پیش پا افتاده ای هم نبوده که حضرت به او چهارصد دینار می دهند. خیلی زیاد است چهارصد دینار.

وصلنی بها ابو جعفر فخذها فتفرج بها یا تفرح بها، این هم روشن نیست.

س: گشایشی بده به زندگیت

ج: بله، زندگیت گشایش، یا تفرج بها

بعد دارد که قلت ما اردت هذا، اینجا نقل نکرده ایشان. ایشان در ذیلش مرحوم آقای بله، این نسخه ای که ما داریم از نسخه مرحوم آقای ربانی مصدرش را در کافی پیدا نکردیم اما در نسخه آل البیت هست، من خودم استخراج کردم. علی ای حال لذا تتمه حدیث را ننوشته، بعد مفضل می گوید آقا من پول نمی خواهم احتیاجی به پول ندارم. حضرت می فرماید چه می گویی، می گوید برای من دعا کن، من هدفم دعا بود نه اینکه پول بود، من پول از شما نمی خواهم. خیلی عجیب است می گویم معلوم می شود همان طوری که ابن ابی عمیر گفت کان خیرا، بیش از خیر است آدم با شخصیتی بوده است.

فقال حضرت خیلی خب من این کار را می کنم اما دیگر حالت را جلوی کسی نگو. اینجا چیزی را جلوی کسی به این حالت نگو. این هم با من امام اشکال ندارد اما جلوی افراد عادی ممکن است یک مقدار شخصیت بیاید پایین.

این هم حدیث شماره ۹، انصافا این سند که الان گیر دارد. این سند اینجا به خاطر محمد بن ابراهیم صیرفی گیر دارد. آن سند کشی را یک دفعه دیگر بخوانید که توش محمد بن عیسی عن ابن ابی عمیر عن مفضل بن قیس قال وکان خیرا بعد...

س: ۳۴:۱۹

ج: قولی فیها نه این نیست، این قصه نیست، بله راست است، این قصه نیست.

س: ۳۴:۳۴

ج: بله، ولو کان، بله، این ربطی به این، آن که سندش درست است ربطی به این ندارد، ربطی به این قصه ندارد. آن که سندش کمی

اشکال دارد ابن فضال عن عباس بن عامر عن مفضل بن قیس بعد بخوانید آنجا این قصه را می گوید. بخوانید آنجا را

س: ۳۴:۵۸

ج: طاهر هم الان نمی شناسیم، طاهر بن عیسی وراق نمی شناسیم.

س: ۳۵:۰۶

ج: فتهون علیهم؟

س: فتهون علیهم

ج: علی ای حال در آن متن هم معلوم می شود این قصه اول، مال پدرش ندارد که مال کیست، مال پدرش که مال حضرت باقر(ع) است ظاهرا از خودشان است. اما مال پسر دارد که وصلنی بها ابو جعفر، انصافا دلالت حدیث بر اینکه امام گرفتند روشن است. آن سند هم خالی از اشکال نیست، این سند هم خالی از اشکال نیست. یعنی اگر بنا بشود که دقت های سندی بکنیم مشکل دارد.

حدیث شماره ۱۰، محمد بن علی بن حسین مرحوم شیخ صدوق در کتاب عیون الاخبار عن احمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی، البته همدانی کرارا عرض کردیم عیون اخبار الرضا، مربوط به حضرت رضا(ع) است، گاهی از غیر امام(ع) هم به مناسبت دارد، غیر از امام رضا(ع).

این مرحوم احمد بن زیاد بن جعفر همدانی عرض کردیم ما آشنایی درستی با ایشان نداریم. مرحوم شیخ صدوق نمی دانم حج می رفتند یا بر می گشتند در همدان با ایشان ملاقات می کنند. و کان ثقة، فاضل، خیر، توثیقش می کند مرحوم صدوق توثیق می کند. و الان هم رجالیون ما ایشان را توثیق کردند به خاطر صدوق. غیر از این دیگر راهی نداریم، غیر از توثیق خود صدوق راهی نداریم، منحصر به ایشان است، به صدوق.

عرض کردیم بنای ما هم تا حالا همین بوده که این حدیث به لحاظ توثیق صدوق صحیح است، مشکل ندارد. مشکلی که دارد همان مشکل های فهرستی ماست. یعنی به استثنای خیلی مورد کمی که این احمد بن زیاد از غیر از علی بن ابراهیم نقل می کند. آنچه که دارد بالای ۹۶ یا ۹۷ درصد شاید آن سه درصد هم نشود، از علی بن ابراهیم است. و چون شیخ صدوق خودش اهل قم است، شاگردان علی بن ابراهیم را دیده. عادتاً از اینکه مطلبی را نقل بکند احمد بن زیاد که کسی از قمی ها نقل نکرده، همچنین به ذهن آدم خدشه پیدا می شود. عرض کردم اصحاب ما الان متفقا آقایانی که بحث رجالی دارند، بحث های سندی دارند، متفقا این احادیث را به لحاظ احمد، اگر مشکل دیگری بعد نداشته باشد، صحیح می دانند نه اینکه فقط موثق، صحیح می دانند. آن هم به خاطر توثیق صریح مرحوم شیخ صدوق. لکن واقعا روی لحاظ مبنایی که ما داریم روی وثوق و روی نسخه شناسی و کارهای فهرستی، به ذهن ما خالی از اشکال نمی آید. که مثلا میراث هایی از علی بن ابراهیم در همدان بوده که در قم نبوده، که خودش هم قمی است، صدوق هم قمی است، به یک واسطه هم از ایشان نقل می کند. همچنین یک چیزی مثلا، مثلا در این شماره ۱۲ نگاه بکنید، باز هم از شیخ صدوق است. عن علی بن عبدالله وراق که این

انتشاراتی بوده به قول امروز ما، و حسین بن ابراهیم مکتب، که به قول امروزی ما آخوند ملا مکتبی بوده، اینهایی که کتاب، کتاب یعنی مکتب، مکتب بودند، و احمد بن زیاد بن جعفر این همین همدانی است که الان گفتیم. و حسین بن ابراهیم تاتانه، ناتانه، این را هم درست نمی‌شناسیم، و احمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم، پسر علی بن ابراهیم، به نظرم محمد دارد نمی‌دانم حالا، و محمد بن علی ماجیلویه، و محمد بن موسی بن متوکل کلهم عن علی بن ابراهیم. یعنی ایشان نشان داد که طرق فراوانی به علی بن ابراهیم دارد که یکی از آنها احمد بن زیاد است.

آن وقت ما الان زیاد می‌بینیم احادیث انفرادی این شخص را. دقت کردید؟

س: همدانی را؟

ج: بله همدانی. زیاد دارد و همه‌اش از، عرض کردم من تا آن جایی که خودم دیدم دو مورد یا سه مورد دیدم که از علی بن ابراهیم نیست.

آن که من دیدم. بقیه‌اش بالای ۹۵ درصدش ظواهرش این است که از علی بن ابراهیم باشد.

س: استاد شاید در نسخه همدانی بوده در نسخ دیگر نبوده

ج: خب همین طور است شاید نیست دیگر همین طور است.

آن وقت این قابل اعتماد می‌شود یا نمی‌شود؟ چون موطن این در قم است.

س: خود همدانی وقتی آدم درستی است چه اشکالی دارد؟ در نسخه...

ج: خب می‌گویم به لحاظ رجالی می‌گفتم تکرار نفرمایید، به لحاظ رجالی می‌شود قبول کرد. به لحاظ وثوق شاید نسخه شاذی بوده از

علی بن ابراهیم یا مثلاً یک کتاب علی بن ابراهیم که قبلاً داشته بعد رد کرده، خودش استنساخ نکرده، حدیث، بالاخره وقتی این الان نگاه

کنید پنج شش نفر اسم برد دیگر، یک و دو و سه و چهار و پنج و شش و هفت،

س: حاج آقا اگر شیخ اجازه باشند خب لازم نیست هر وقت یک حدیث از علی بن ابراهیم می‌آید همه اینها را ما با هم بیاوریم

ج: می‌دانم از اینکه ایشان از این شخص از علی بن ابراهیم نقل می‌کند منفردا، کس دیگری هم نقل نکرده، کلینی هم نقل نکرده، جای

دیگری هم نداریم، همچنین به ذهن آدم می‌آید که یک چیزی باشد.

س: ۴۰:۵۲ که در همدان قاضی حدیثی قوی داشتیم در آن دوره

ج: عرض کردم مثل اینکه در کلمات من دقت نکردید. عرض کردم ما هیچ معرفتی از ایشان نداریم جز عبارت صدوق. هیچ شناختی از این شخص نداریم جز عبارت صدوق. کان خیرا فاضلا ثقة، یک چنین تعبیری دارد، احمد بن زیاد را بیاورید، احمد بن زیاد بن جعفر همدانی.

س: شیعه بوده استاد؟

ج: بله خب، آن که بله.

روشن شد آقا؟ بعد علی بن ابراهیم عن ابیه عن عبدالله بن صالح یا عبیدالله بن صالح. بله این عبدالله بن صالح را نمی شناسیم احتمالا هم ابراهیم بن هاشم کتاب نباشد این. چون ابراهیم بن هاشم بیشتر کتاب کوفی ها را آورده، احتمالا حدیث شفهی بوده است. از عبدالله بن صالح شنیده است. عن صاحب الفضل بن ربیع، بل عن، این خب فضل بن ربیع به اصطلاح امروز ما وزیر دربار بوده، به اصطلاح آن زمان حاجب بوده است. هر کسی می خواسته پیش منصور برود باید از راه ایشان رد می شده، از راه فضل بن ربیع.

ایشان از قول رفیق فضل از خود فضل نقل می کند. عن ابی الحسن موسی بن جعفر سلام الله علیه، فی حدیث ان الرشید بأس الیه بخلع، خلع، به اصطلاح خلعت یعنی مثلاً قبای خوب، پارچه خوب، عبای خوب این طوری.

و حملان و مال، مثلاً فرض کنید طلا بوده نقره بوده، حملان چیزی که بار شده، فرش بوده این جور چیزی. فقال لا حاجة لی بالخلع و حملان و المال، اذا كان فيه حقوق الامه، این به درد ما نحن فیه می خورد. این از احادیث معارض است.

این معنایش بحث اجتماعی است. بحث فردی نیست، توش حلال است حرام است، نمی دانم علم اجمالی است، شبهه محصوره است، غیر محصوره، اصلاً امام می فرماید این اموال مردم است، من از هارون نمی گیرم، اینجور اموال را از هارون نمی گیرم.

اذا كان فيه حقوق الامه، فقلت ناشدتك بالله، ناشدتك یعنی قسم، تو را به خدا قسم می دهم، به قول امروزی ها ما می گوئیم به ابوالفضل قسمت می دهم، ان لا ترده فیغتاظ بالاخره برای من مشکل دارد من را فرستاده برای تو بیاورم، اگر شما قبول نکنید برای من سختی درست می شود. فقال اعمل به ما احببت، این حالا احببت ظاهراً به صیغه مخاطب باشد. آنچه را که خودم صلاح می دانم، آن کاری را که، یعنی من تصرف نمی کنم، می دهم به دیگران که روایت دیگری است.

از این عبارت معلوم می شود که اساساً و اولاً جوایز السلطان گرفته نشود. مگر حالت تهدید باشد.

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

چهارشنبه - ۱۳۹۵/۰۲/۲۲

موضوع: خارج فقه

صفحه ۱۹

جلسه: ۱۰۲

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين